



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر
موضوع جزئی: تعلق طلب به طبایع یا افراد - بررسی نزاع - جمع بندی بحث
تاریخ: ۱۴ / اسفند / ۱۳۹۷
مصادف با: ۲۷ جمادی الثانی ۱۴۴۰
سال دهم
جلسه: ۸۴

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم نزاع در این مسئله که آیا اوامر و نواهی به طبایع متعلق می‌شوند یا افراد در حقیقت به این معنا است که اوامر و نواهی به طبیعت متعلق می‌شود یا به وجود طبایع و این وجود طبایع غیر از افراد و مصادیق به معنای طبیعت معروض عوارض شخصیه و فردیه است.

بعد از این که معنای این مسئله روشن شد باید ببینیم آیا اوامر و نواهی به طبایع متعلق می‌شوند یا افراد، با آن معنایی که برای این عنوان بیان کردیم.

پاسخ در یک کلمه، این است که اوامر و نواهی به طبایع متعلقند نه افراد.

در توضیح دلیل و مبنای قائلین به تعلق طلب به افراد گفتیم این گروه ضمن این که عقیده دارند ظاهراً و به حسب قاعده ادبی باید امر و نهی متعلق به طبیعت شود، اما بواسطه وجود قرائن عقلی از این ظاهر رفع ید می‌شود و به ناچار باید امر و نهی را متعلق به افراد بدانیم. آن قرینه عقلی را توضیح دادیم و گفتیم به چه دلیل این گروه متمایل به این نظر شدند.

در پاسخ به این قول گفتیم: قرینه اول تمام نیست، زیرا قاعده «الماهیه من حیث هی لیست الا هی، لاموجوده و لاغیر موجوده؛ لامطلوبه و لاغیر مطلوبه» قرینیت بر این که اوامر و نواهی متعلق به افراد شود را ندارد. این را قبلاً توضیح دادیم.

قرینه دوم

مطلوب مولا تحقق ماهیت در خارج است. وقتی مولا به عبدش می‌گوید: «ادخل السوق و اشتر اللحم» یک طلب و خواسته‌ای دارد و آن اینکه گوشت خریداری شود و به مولا تحویل شود. خواسته مولا طبیعت با قطع نظر از تحققش در خارج نیست. اگر این طبیعت در خارج محقق نشود غرض مولا در خارج حاصل نشده است. بنابراین ماهیت و طبیعت قطعاً متعلق غرض مولا نیست. آنچه غرض مولا به آن تعلق گرفته است وجود این طبیعت است نه خود طبیعت و ماهیت، زیرا طبق معنایی که کردیم تعلق امر و نهی به افراد، یعنی تعلق امر و نهی به وجودات طبیعت.

پس قرینه دوم این است که تا زمانی که این طبیعت در خارج محقق نشود غرض مولا حاصل نشده است. پس آن چیزی که خواسته مولا است در واقع «وجود الطبیعه» است.

سوال:

استاد: وقتی در تبیین محل نزاع، تعلق امر و نهی به فرد را حمل کردیم بر تعلق امر و نهی به «وجود الطبیعه»، «وجود الطبیعه»

یعنی «الطبیعة الموجودة من دون عوارضها الشخصية» یعنی «وجود الطبيعة»، محقق خراسانی برای این که مسئله را به نوعی حل کند و پاسخ برخی اشکالات را بدهد گفته است: «ایجاد الطبيعة». می‌گوید: آنچه مولا خواسته است «ایجاد الطبيعة» است. طلب به «ایجاد الطبيعة» متعلق شده است. این اصل حرف محقق خراسانی است، بعضی گفته‌اند: به «وجود الطبيعة»، ولی محقق خراسانی می‌گوید: به «ایجاد الطبيعة»، در حالیکه «ایجاد الطبيعة» با «وجود الطبيعة» صرفاً یک فرق اعتباری دارند نه فرق ماهوی، لذا این با فرد به معنای آن طبیعتی که دارای عوارض فردیه مشخصه است کاملاً متفاوت است.

بررسی قرینه دوم

این مسئله باعث نمی‌شود که بگوییم امر و نهی به وجود طبیعت تعلق گرفته است. اینکه خواسته مولا وجود این طبیعت در خارج است باعث نمی‌شود که بگوییم مولا امرش را به «وجود الطبيعة» متعلق کرده است. زیرا به طور کلی نسبت حکم به موضوع نسبت عرض به معروض است. منظور این است که طبق قاعده فرعیت تا زمانی که معروض تحقق پیدا نکرده باشد عرض محقق نمی‌شود. مثلاً جسم و سفیدی را در نظر بگیرید، سفیدی عارض بر جسم می‌شود و جسم معروض سفیدی است. آیا تا جسم نباشد، اساساً می‌شود سفیدی را عارض بر آن کرد؟ عارض شدن سفیدی فرع وجود معروض است. این یک امر روشنی است.

بر این اساس این‌جا که بحث از این می‌کنیم که امر و نهی به طبیعت متعلق شده است نه وجود طبیعت، بالاخره این حکم به عنوان چیزی که عارض بر موضوع می‌شود، این موضوع اگر بخواهد در خارج محقق شود، مربوط می‌شود به ظرف امتثال و سقوط تکلیف، ولی حکم و تکلیف یک مرحله‌ای دارد به عنوان مرحله جعل و قانون‌گذاری. این دو مرحله و دو موقعیت را باید از هم جدا کنیم. یک وقت بحث از این است که حکم می‌خواهد متعلق به چیزی شود. یک وقت بحث از این است که این حکم می‌خواهد امتثال شود. جعل قانون یک چیزی است و عمل به قانون چیز دیگری است. آنچه که ما این‌جا درباره آن بحث می‌کنیم مربوط به جعل قانون است. یعنی اینکه حکم به چه متعلق شده است؟ یعنی در مقام جعل معروض این حکم چیست؟

آنچه در قرینه بیان شده است مربوط به مقام دوم است. این که این آقا ادعا می‌کند که یک قرینه عقلی داریم که بواسطه آن قرینه عقلی می‌گوییم: حکم امر و نهی به «وجود الطبيعة» متعلق می‌شود، نظرش به مرحله امتثال و سقوط تکلیف است، نظرش به مرحله عمل به تکلیف است. بله اگر کسی بخواهد به تکلیف عمل کند، قهراً باید این را در خارج محقق کند. امتثال تکلیف معنایش این است، یعنی پیاده کردن خواسته و غرض مولا و آن هم زمانی تحقق پیدا می‌کند که تکلیف در خارج تحقق پیدا کند. آن‌جا می‌شود «وجود الطبيعة» بدون آن امکان ندارد غرض مولا محقق شود. تازه آن هم اگر با عوارض مشخصه و فردیه مد نظر باشد، اصلاً نمی‌تواند طلب به آن متعلق شود، زیرا تحصیل حاصل می‌شود.

اما مرحله جعل قانون و تعلق امر و نهی یا حکم یا طلب به یک موضوع، کاری به تحقق غرض مولا در ظرف امتثال ندارد. می‌خواهیم ببینیم الان در مرحله انشاء، مولا که می‌خواهد حکمی را انشاء کند، این حکم را بر چه چیزی عارض می‌کند؟ مولا این حکم را بر خود طبیعت عارض می‌کند.

به عبارت دیگر اگر کسانی که می‌گویند: امر و نهی به «وجود الطبيعة» متعلق می‌شود، منظورشان مفهوم کلی وجود طبیعت است، سوال این است که مالفارق بین مفهوم کلی وجود طبیعت و مفهوم طبیعت؟ از این جهت چه فرقی می‌کنند؟ همانطوری که مفهوم کلی طبیعت محقق غرض مولا نیست، مفهوم کلی «وجود الطبيعة» نیز محقق غرض مولا نیست.

اگر منظور از «وجود الطبیعه» آن واقعیت خارجی «وجود الطبیعه» باشد درست است که در این صورت غرض مولا حاصل شده است ولی فرض این است که آن واقعیت وجود طبیعت حتما همراه با عوارض شخصی است. طبیعت نماز چه زمانی در خارج محقق می‌شود؟ وقتی که شخص مشخص، صبح ساعت مشخص در مکان مشخص نمازش را خوانده باشد. این واقعیت وجود طبیعت نماز است. به محض این که پای عوارض شخصی و فردی به میان بیاید دیگر تعلق طلب به آن معنا ندارد زیرا تحصیل حاصل است.

جمع بندی بحث

بحث در این است که آیا اوامر و نواهی به طبایع می‌شوند یا افراد؟

این که بگوییم: امر متعلق شود به طبیعت یعنی چه؟ این که متعلق به افراد شود یعنی چه؟ چندین احتمال در این عنوان داده شده است. نوع این احتمالات مورد اشکال قرار گرفت. تقریباً پنج احتمال بیان شد و همه این پنج احتمال رد شد. خلاصه این پنج احتمال عبارت است از:

۱. طلب به نفس طبیعت متعلق شود بدون این که وجود واسطه باشد.

۲. طلب به نفس طبیعت متعلق شود ولی غرض مولا از تعلق طلب به طبیعت، وجود طبیعت باشد.

۳. طلب متعلق به وجود طبیعت بشود مستقیماً.

۴. طلب به ایجاد طبیعت متعلق شود با قطع نظر از خصوصیات فردیه.

۵. طلب به ایجاد طبیعت متعلق شود به علاوه خصوصیات فردیه.

همه این احتمالات رد شد و نهایتاً گفتیم: احتمال مقبول و قابل قبول این است که طلب یا امر و نهی متعلق شود به طبیعت به معنای این که معروض حکم یا امر و نهی قرار بگیرد یا طلب متعلق می‌شود به افراد به معنای «وجودات الطبیعه». این تصویر صحیح از این نزاع است. این مرحله اول بحث بود که نزاع در تعلق طلب به طبیعت یا فرد در واقع درباره این است که آیا طلب و امر و نهی متعلق به طبیعت با این حیث می‌شود یا به «وجود الطبیعه»؟

استدلال قائلین به تعلق طلب و امر و نهی به «وجود الطبیعه» را گفتیم. استدلالشان این بود که ما چاره‌ای نداریم جز اینکه بگوییم: امر و نهی متعلق به وجود طبیعت است. زیرا «الماهیة من حیث هی لیست الا هی، لاموجودة و لا غیر موجوده؛ لا مطلوبه و لا غیر مطلوبه» چون اینچنین است نمی‌توانیم بگوییم متعلق به طبیعت شده است بلکه باید بگوییم متعلق به «وجود الطبیعه» شده است.

دلیل دوم این است که آن چه که در امر و نهی مولا از ما می‌خواهد طبیعت است یا تحقق طبیعت؟ معلوم است که خواست مولا این است که این طبیعت در خارج محقق شود و این عبارت اخیری «وجود الطبیعه» است.

به این دو دلیل عده‌ای قائل شدند که امر و نهی متعلق به «وجود الطبیعه» شده است.

ولی گفته شد هر دو دلیل باطل است. زیرا اولاً آن قانون فلسفی «الماهیة من حیث هی لیست الا هی، لاموجودة و لا غیر موجوده؛ لا مطلوبه و لا غیر مطلوبه» اساساً ربطی به بحث ما ندارد بلکه بحث ما اصلاً در حوزه آن قاعده فلسفی نیست که بخواهیم از آن کمک بگیریم و بگوییم: پس حکم یا امر و نهی، نمی‌تواند متعلق به طبیعت شود. اما دلیل دوم این بود که وقتی خواسته مولا و مطلوب مولا را نگاه می‌کنیم، واقعا مولا از ما طبیعت می‌خواهد؟ یعنی چیزی روی هوا! یا اینکه می‌خواهد این طبیعت در خارج

محقق شود؟ معلوم است که می‌خواهد این ماهیت در خارج محقق شود. پس طلب یا امر و نهی مولا متعلق شده است به «وجود الطبیعه» زیرا افراد را به معنای «وجود الطبیعه» می‌دانند.

این دلیل نیز باطل است زیرا باید بین مقام جعل و قانون گذاری با مقام امتثال و ظرف سقوط تکلیف فرق بگذاریم. ما یک ظرف ثبوت تکلیف داریم و یک ظرف سقوط تکلیف. آنچه که در دلیل دوم بیان شده است مربوط به ظرف سقوط تکلیف است. در ظرف سقوط تکلیف خواسته مولا جز با تحقق طبیعت در خارج جامه عمل نمی‌پوشد و محقق نمی‌شود ولی در ظرف ثبوت تکلیف بحث در این است که این تکلیف و این حکم به چه چیزی متعلق شده است. این دلیلی که شما آوردید مربوط به مقام امتثال و ظرف سقوط تکلیف است. موضوع بحث ما چیزی دیگر است. این جا در مقام جعل می‌خواهیم ببینیم که قانون‌گذار حکمش را روی چه چیزی برده است. روی طبیعت هم که برده باشد در ظرف امتثال قهرا باید در خارج تحقق پیدا کند.

لذا این جا که شما می‌گویید «وجود الطبیعه» متعلق طلب است یا مفهوم کلی «وجود الطبیعه» مد نظر است یا واقعیت خارجی آن. اگر مفهوم کلی وجود طبیعت مد نظر باشد، چه فرقی می‌کند با خود طبیعت؟ هر دو یک مفهوم کلی هستند، این مفهوم کلی که محقق غرض مولا نیست، فقط یک مفهوم کلی ذهنی است و کاری به خارج ندارد، لذا با این مفهوم کلی «وجود الطبیعه» خواسته مولا محقق نمی‌شود. پس قاعدتا منظور این نیست. زیرا اگر منظور این باشد می‌گوییم: چه فرقی بین این دو است؟ می‌گوییم: مفهوم کلی طبیعت نیز می‌تواند متعلق طلب واقع قرار بگیرد. این دلیل نمی‌شود که آن رجحان دارد، دلیل نمی‌شود که طلب به «وجود الطبیعه» تعلق گرفته است. پس باید منظور آن احتمال دوم باشد یعنی واقعیت وجود طلب منظور است. اگر واقعیت وجود طلب منظور است آن اشکال مهم گذشته دوباره بر می‌گردد. یعنی واقعیت وجود طبیعت یعنی چی؟ واقعیت وجود نماز و تحقق واقعیست چه زمانی است؟ وقتی که عوارض مشخصه و فردیه او را فرا گرفته باشد. نماز چه زمانی تحقق خارجی پیدا کرده است؟ زمانی که در زمان مشخص، مکان مشخص و فرد مشخص خوانده شده، اگر بگوییم: امر و نهی به واقعیت وجود طبیعت نماز تعلق گرفته است، بدیهی البطلان و تحصیل حاصل است. زیرا معنا ندارد چیزی که وجود دارد را مولا بخواهد عبد ایجاد کند.

پس نهایتا امر و نهی به «وجود الطبیعه» متعلق نیست بلکه به آن طبیعت متعلق است.

سوال

استاد: گفتند که امر به طبیعت تعلق گرفته است یا به افراد؟ عده‌ای گفتند که به افراد نمی‌تواند باشد، زیرا بدیهی البطلان است پس «وجود الطبیعه» منظور است. به جای اینکه امر به طبیعت تعلق گرفته است، می‌گویند: به «وجود الطبیعه» تعلق گرفته است. دلیلشان نیز بیان شد که یاباه استناد آن قاعده فلسفی است یا می‌گویند به این دلیل است که خواسته مولا باید در خارج محقق شود. نتیجه این است که امر و نهی متعلق به طبیعت است آن هم به این معنایی که گفتیم.

سوال

استاد: افراد مصداق طبیعت می‌باشند. یکی از احتمالاتی که در این جا گفتیم و رد شد همان بحث برگرداندن این نزاع به این است که وجود کلی طبیعی متفاوت از وجود افراد است، یا عین وجود افراد است. ولی بحث این است که الان که مولا امر می‌کند، امرش احتیاج به موضوع دارد. این موضوع چیست؟ این امر به چه چیزی متعلق شده است؟ افراد یا طبایع؟

محقق عراقی هم بحثی را مطرح کرده است که آیا امر از طبایع به افراد سرایت می‌کند یا نه؟ اگر گفتیم اوامر و نواهی به طبایع متعلق می‌شود، آیا سرایت به افراد هم می‌کند یا خیر؟ این بر مبنای همان سخن رجل همدانی است که اصل سخن باطل است. زیرا او کانه وجود طبیعی را متفاوت از وجود افراد دانسته است. و الا اگر گفتیم وجود افراد با کلی طبیعی یکی است، امر به کلی امر به افراد است، ولی امر به افراد نه به معنایی که اشتباه و محل اشکال است بلکه به معنایی که گفته شد.

«الحمد لله رب العالمین»